

خطر پوپولیسم و پایان دموکراسی

فاضل غیبی

اوان دهه بیست که در ایران کار حزب توده بیکباره بالا گرفت، لطیفه‌ای بجا مانده بدین مضمون که: پسری به خانه آمده به مادرش می‌گوید: «شنیده‌ام میتینگ می‌دن! کیسه‌ای بده بروم، شاید چیزی نصیب‌مان شد.» اما همینکه می‌خواهد از خانه خارج شود، مادرش صدایش می‌کند: «بیا یک کاسه هم ببر، شاید «میتینگ» آبکی باشد!» این لطیفه بخوبی نشانگر سرشت «پوپولیسم» است. پوپولیسم در میان «توده مردم» به نیازهایی واهی دامن می‌زند، که آرزوی برآورده شدن آنها زمینه لازم برای پذیرش تبلیغات سیاسی را فراهم می‌کند. نیازهای اکثریت مردم ما پس از اشغال کشور در جنگ جهانی و بروز نارسایی‌های بسیار، نان، کار، مسکن و بازیافت سرفرازی ملی بود و نه «میتینگ» و دیگر سرگرمی‌هایی که نسل جوان را بجای کوشش در راه نوسازی کشور به تبلیغات‌چی‌های منافع کشوری بیگانه بدل می‌کرد. بنابراین آنچه امروزه «پوپولیسم» نامیده می‌شود و می‌تواند پیامدهای سهمگینی برای صلح جهانی داشته باشد، این است که جوامع به وسیله رسانه‌ها و کارزار نهمان و آشکار تبلیغی در جهت مخالف منافع آبی و آبی خود فریب داده شوند.

در نتیجه چنین تبلیغاتی مردم کشورهای عقب‌مانده از ایران تا چین و از کره شمالی تا برخی کشورهای آمریکای لاتین دیگر عقب‌ماندگی و نابسامانی خود را نتیجه نارسایی دموکراسی و حقوق شهروندی نمی‌دانند، بلکه با بزرگ‌نمایی قدرت نظامی و یا اقتصادی، کشور خود را همتراز کشورهای پیشرفته تصور می‌کنند! اما خطرناک این است که در کشورهای مدرن نیز که پیشرفت همه‌جانبه خود را مدیون دموکراسی و تحکیم قانونمداری هستند، در پیامد تبلیغات گسترده گروه‌های پوپولیستی مانند «چپ‌ها» و «سبزها»، پیشرفت پوپولیسم شتاب یافته است. چنانکه اشاره شد، جنبش چپ بدین سبب جنبش پوپولیستی است که بجای کوشش برای برآوردن نیازهای زحمتکش‌ان از آنها برای کسب قدرت استفاده می‌کند. اما جنبش «سبزها» نیز که جا پای «چپ‌ها» گذاشته، با سؤاستفاده از نیاز مبرم به حفظ محیط زیست به هیستری سیاسی دامن می‌زند، درحالی‌که اقدامات مؤثر برای حفظ محیط زیست تنها با آگاهی علمی و پیشرفت تکنولوژی لازم در سطح ملی و جهانی ممکن است، وگرنه لازم می‌آید که برای تأمین «سلامت انسانی» نیز جنبش و حزبی نوین پدید آید!

بنابراین پوپولیسم می‌تواند هم بصورت جنبشی اجتماعی و هم به شکل فردی پدید آید. البته آنچه امروزه «پوپولیسم» نامیده می‌شود، از پیشینه مثبتی برخوردار است و در امپراتوری روم «تریبون» نام داشت. «تریبون» فردی برخاسته از میان شهروندان بود که خواسته‌های مردم عادی را به صدای بلند بیان می‌کرد و اگر می‌توانست پشتیبانی گسترده‌ای بیابد و به عضویت سنای روم برگزیده شود، خواسته‌های مردم را در برابر قدرت‌مداران Establishment نمایندگی می‌کرد. بدین معنی تریبون‌ها در تاریخ سیاسی نه تنها در روم، بلکه مثلاً در کشاکش‌های انقلاب فرانسه نیز در دفاع از خواست ملت نقش بارزی ایفا کردند. اما سوی منفی «تریبون» این است که همواره می‌تواند «عوام‌فریبی» کند و از پشتیبانی «توده» برای رسیدن به اهداف شخصی سؤاستفاده نماید.

در انقلاب فرانسه دستکم سه تریبون (دانتون، روبسپیر و ناپلئون) پدید آمدند، که دانتون جان خود را در دفاع از دموکراسی از دست داد و روبسپیر و ناپلئون بجای تحکیم نهادهای دموکراتیک، به نام انقلاب، حکومت ترور و خودکامگی خود را برقرار کردند. بویژه ناپلئون با تکیه بر پیروزی‌های نظامی این توهم را دامن زد که با تسخیر کشورهای دیگر می‌توان انقلاب را صادر کرد. بدین ترتیب باعث شد که لشکریان فرانسوی اروپا را به خاک و خون کشیدند و بعنوان متجاوزان و اشغالگران چهره زشتی از انقلاب فرانسه به جهانیان نشان دادند.

با الهام از دموکراسی در ایالات متحده، ویژگی دموکراتیک حکومت‌های اروپایی در سده ۱۹م. رفته رفته تحکیم شد و زمینه برای پیدایش «مردان بزرگ» تا حدی از میان رفت. چنانکه شهرت سیاستمداران، از بیسمارک تا دیسرایلی، ناشی از خدمات آنان به پیشرفت کشور بود و نه مدیون تدابیر نمایشی.

برتری «دمکراسی پارلمانی» بر دیگر نظامات سیاسی از جمله «جمهوریت»، در همین است که نمایندگان منتخب مردم از گروه‌های گوناگون با رایزنی به مشکلات می‌پردازند و برخورد آرا و تکیه بر خرد جمعی، از اقدامات تندروانه و یا «وجیه‌المله» جلوگیری می‌کند، درحالی‌که رئیس جمهور همواره می‌تواند با تکیه بر اختیاراتی ویژه و پشتیبانی بخشی از مردم با تدابیری عامه‌پسند گام به گام بر اقتدار خود بیافزاید.

بدین سبب با توجه به اینکه «کوتوله‌های سیاسی» در کشورهایمانند ایران، می‌توانند با شگردهای بسیار ساده (مانند تأمین نیاز مجازی بخشی از مردم) نه تنها قدرت خود را تثبیت کنند، بلکه خود را «رهبر کبیر» جلوه می‌دهند، ضرورت دارد که در گذار از حکومت اسلامی بیشتر به تحکیم نهادهای دمکراتیک توجه شود تا به شخصیت‌سازی.

از این نظر رضاشاه بعنوان سیاستمداری مدرن نه تنها در تاریخ ایران، بلکه در دنیا نیز جایگاه والایی دارد، زیرا که او برخاسته از پایین‌ترین سطح جامعه به بالاترین جایگاه رسید، اما فقط در پی تحقق خواسته‌ها و آرزوهای ایرانیان بود و (مثلاً در مقایسه با آتاتورک) شخصاً در پی تحکیم کیش شخصیت برنیامد.

بنا به این الگو سیاستمدار مدرن فردی است که مانند هر شهروند دیگری در جایگاه خود به کشورش خدمت کند. وگرنه امروزه دیگر روشن است که هیچکس از چنان نخبگی برخوردار نیست که بدون بهره‌مندی از مشاوران به خدمات بزرگی موفق شود. وانگهی مقامات کشور در هر رده از اختیاراتی برخوردار می‌شوند، تا خدمتی انجام دهند. آنانکه تکرار می‌کنند، محمدرضاشاه ایران را دوست داشت و می‌کوشید به آن خدمت کند، باید جوابگو باشند که، مگر او راه دیگری هم می‌داشت؟

حتی مصدق که با موفقیت در راه بازیافت سرفرازی ملی ایرانیان کوشید، مورد داوری سخت تاریخ قرار دارد، زیرا از به ثمر رساندن وظیفه‌ای که به عهده گرفته بود، برنیامد و نتوانست پروژه ملی کردن صنعت نفت را به نتیجه‌ای مطلوب برساند. جالب است که او خود نخستین سیاستمدار ایرانی بود که بیان کرد، رابطه حکومتگران با ملت رابطه کارگر و کارفرماست و اعتماد مردم به سران حکومت تنها باید در جهت تحقق اهداف ملی مورد استفاده قرار گیرد و نه در راه کسب نفوذ و قدرت.

باری، در سده گذشته بدترین انواع پوپولیسم پدید آمدند، که با تکیه بر ایدئولوژی‌های فاشیستی، کمونیستی و اسلامی سرنوشت صدها میلیون مردم را بدست جانمایی سپردند، که از هیتلر و مائو تا استالین و خمینی، در عین اینکه کم‌سوادانی مالیخولیایی بیش نبودند، به کمک تبلیغات ایدئولوژیک سرنوشت شومی را برای مردم خود رقم زدند.

«رمز موفقیت» ایدئولوژی‌ها در این است، که خواسته‌ها و آرزوهایی را در دل «توده عوام» می‌نشانند، که یا (مانند عدالت مطلق) برآوردنی نیست و یا (مانند تسخیر دنیا) جنایتکارانه است. شوربختانه حتی پس از تجربیات سده گذشته امروزه نیز، دیکتاتورهای ریز و درشت با درس‌آموزی از یکدیگر خود را «تریبون» وانمود می‌کنند و از پوتین تا اردوغان با بازی با برگ «اقتدار ملی»، می‌توانند، توده مردم را با پای خود به زیر مهمیز دیکتاتوری بکشانند.

بنابراین پوپولیسم در کشورهای عقب‌مانده پدیده نوینی نیست و با رشد کشورهای دمکراتیک انتظار می‌رفت، رفته رفته از میان برود، اما فاجعه جدید این است که در کشورهای پیشرفته نیز نظامات دمکراسی، چنانکه پس از جنگ جهانی دوم بنیان و استواری نوینی یافته و بنا به قراردادی نانوشته می‌بایست به سوی مشارکت هرچه بیشتر شهروندان در نهادهای دمکراتیک به پیش رود، نه تنها از پیشرفت بازمانده، بلکه در مقابل پوپولیسم عقب می‌نشیند. وقتی سخن از پوپولیسم در جوامع غربی می‌شود، دونالد ترامپ به یاد می‌آید. او دستکم از این لحاظ یکی از بزرگترین «تریبون»‌های تاریخ بود، که کوشید وعده‌های انتخاباتی خود را انجام دهد و آینده نشان خواهد داد، که اقدامات او تا چه حد پوپولیستی بود. به هر حال اشتباه مسلم او استفاده از ضعف جمهوریت در این سمت بود که اغلب بدون پشتیبانی مجلس و با تکیه بر اختیارات ریاست جمهور عمل می‌کرد.

چنانکه اشاره شد، برتری بارز دموکراسی پارلمانی این است که در آن نخبگان کشور تصمیم‌گیرنده هستند و نه توده مردم. زیرا رأی «توده» بویژه زیر نفوذ فزاینده رسانه‌ها همواره درست و در جهت منافع ملی نیست. از این نظر جالب است که نمایندگان پارلمان آلمان قانوناً فقط در برابر وجدان خود مسئول هستند و نه در برابر انتخاب‌کنندگان و یا برنامه حزب.

قانون اساسی آلمان که با بهره‌مندی از تجربیات تلخ گذشته تدوین گشته، هنوز هم یکی از بهترین قطب‌نماهای دموکراسی در دنیا است. با اینهمه شوربختانه این کشور نیز امروزه (هرچند در چهارچوبی کاملاً متفاوت) خود به نمونه‌ای از پوپولیسم بدل شده است! می‌دانیم که در آلمان پس از جنگ سیاستمداران بزرگی مانند ویلی برانت و هلموت اشمیت پدید آمدند، که برتری درایت و اخلاق سیاسی آنان زبانزد است. اما صدراعظم کنونی آلمان، انگلا مِرکل، سیاست تبعیت از افکار عمومی را در پیش گرفت و در نتیجه در اغلب زمینه‌ها به اشتباهات بزرگی دست زد. (مانند تعطیل نیروگاه‌های اتمی بدون تأمین انرژی آلترناتیو، ثابت ماندن سطح درآمد زحمتکشان به سبب ورود میلیون‌ها کارگر ارزان به بازار کار، وابستگی به پوپولیست‌هایی (مانند پوتین (لوله‌گاز) و اردوغان (مشکل مهاجران) به سبب مامشات در سیاست خارجی...)). او از این راه با کسب محبوبیت توانست طولانی‌ترین زمان صدراعظم بماند، اما باعث شد بر آلمان نیز اوضاعی مانند دیگر کشورها با حکومت پوپولیستی حاکم گردد، بدین صورت که با وجود نارضایتی و بی‌اعتمادی فراگیر، آلترناتیو سیاسی شکل نگیرد.

بنابراین رشد پوپولیسم را امروزه نه تنها در کشورهای عقب‌مانده، بلکه به مراتب مختلف در دموکراسی‌های اروپایی و آمریکایی نیز می‌توان مشاهده کرد. شاخص بارز آن این است که در رسانه‌ها رفته رفته دموکراسی بعنوان یکی از انواع نظامات مطلوب جلوه داده می‌شود و این حقیقت مهم مخدوش می‌گردد که دموکراسی کالایی لوکس نیست، بلکه تنها نظامی است که بشر در سایه آن می‌تواند به «انسانیت» دست یابد.

رشد پوپولیسم روندی بسیار خطرناک است، زیرا که فقط کشورهای دموکراتیک می‌توانند با هم به صلح پایدار برسند و هرگونه خدشه بر دموکراسی (بویژه با توجه به قدرت‌های متهاجم، چین، روسیه و حکومت اسلامی...) صلح جهانی را تهدید جدی می‌کند.

تاریخ‌نگاران، تولید انبوه و ارزان «رادیو» Volksempfänger در سال به قدرت رسیدن هیتلر (۱۹۳۳ م.) (به فرمان گوبلز) را مهمترین وسیله‌ای می‌دانند، که با پخش وسیع تبلیغات هیتلری، تسلط نازیسم بر آلمان را ممکن ساخت. امروزه چنین نقشی را رسانه‌های نوین بویژه رسانه‌های اینترنتی (از «واتس‌آپ» تا «کلاب‌هاوس») در گسترش پوپولیسم بازی می‌کنند و با سرگرم کردن میلیون‌ها «برانداز» ایرانی در داخل و خارج از کشور، برای حکومت اسلامی زمان می‌خرند. بحدی که بنظر می‌رسد، رژیم اسلامی برای حفظ خود دیگر نیازی به برپایی سیرک انتخابات نداشته باشد.